

خلافت یا ولایت فقیه از نظر مذاهب اسلامی

خلافت یا ولایت فقیه از نظر مذاهب اسلامی

دکتر عبد الکریم بی آزار شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

اینکه در همه اعصار و امصار مسلمانان باید رهبر و حاکمی داشته باشند مورد اختلاف هیچیک از مذاهب اسلامی نیست (1).

اگر اختلافی بوده در این بوده است که چه کسی رهبر و حاکم باشد و آیا دلیل بر وجوب آن عقل است یا شرع؟

از نظر ماوردی، امامت برای جانشینی پیامبر در حراست از دین و سیاست دنیا وضع شده و انعقاد آن برای کسی که صلاحیت آن را در میان امت دارد به اجماع واجب دانسته است و معتقد است که آن مانند جهاد و طلب علم واجب کفایی است، یعنی هرگاه کسی به آن قیام کرد از دیگران ساقط می شود (2).

از نظر روزبهان اصفهانی، امامت در شرع عبارت است از خلافت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در برپایی دین و حفظ حوزه ملت(3).

1 - امام خمینی، رساله نوین، ج 4.

2 - ماوردی الاحکام السلطانیة و الولایات الدینیة ص 6.

3 - روزبهان اصفهانی سلوک الملوک 40 و 41.

-(78)-

برای روشن شدن مسئله رهبری در اسلام و قرآن بحث را از واژه خلیفه و خلفاء آغاز می کنیم:

مفهوم خلیفه و خلفاء:

واژه خلفاء، از نظر راغب جمع خلیف و از نظر اقرب الموارد جمع خلیفه است، و خلیفه به معنای نایب و جانشین از غیر است. از نظر طریحی نیز خلیفه کسی است که قائم مقام دیگری قرار می گیرد و هاء آن برای مبالغه و جمع آن خلفاء و خلائف است(1).

خلیفه به اعتبار منوب عنه، در قرآن بر سه نوع است:

- خلیفة الله یا جانشین خدا در زمین مانند:

«انی جاعلٌ فی الارض خلیفة»

بنا به نظر بعضی از مفسرین، «واولئک خلفاء الله فی ارضه» در نهج البلاغه.

- خلیفة الرسول، مانند جانشین هارون از موسی:

... وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (2).

خلیفه پیامبران، مانند جانشینی حضرت داود از پیامبر گذشته، بنا بنظر بعضی در تفسیر: يَا دَاوُودُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ... (3).

- خلیفه و جانشینی قومی از اقوام پیشین(4) در اقتدار و تمدن و وراثت زمین (خلائف الارض)،

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْاَرْضِ... (5).

1 - مجمع البحرين طریحی ج 1 ص 689.

2 - سوره اعراف.

3 - سوره ص: 26.

4 - ر. ک به تفسیر ابن کثیر ج 1 ص 66 و تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان و تفسیر المیزان.

5 - سوره انعام: 165.

-(79)-

(وهم اوست که شمارا خلیفگان زمین قرار داد).

خداوند به این منظور آدمیان را آفرید که بطور فردی و اجتماعی بسوی ا و کمالات گام بردارند و با رهبری و راهنمایی کسانی که خلیفه ا و نمایندگان خدا در زمین هستند مانند حضرت ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی ا علیه وآله وسلم و یا کسانی که خلیفه و نماینده خاص هستند، مانند حضرت لوط و نماینده حضرت ابراهیم علیه السلام در شهر سدوم و عموره و حضرت هارون خلیفه حضرت موسی علیه السلام.

و در صورت غیبت خلفای خاص، اسلام عده ای را پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم برای ولایت و وراثت زمین معین کرد.

گفته خداوند به فرشتگان مبنی بر اینکه:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾

(من قرار دهنده خلیفه در زمین می باشم).

کلمه (جاعل) به صورت فاعل دربرگیرنده جعل دائمی خلافت تا به روز قیامت است و سنوالات فرشتگان راجع به فساد و خونریزی خلیفه نشانگر عدم انحصار آن در خلافت فردی بلکه مشمول آن نسبت به خلافت فردی (به قرینه خلیفه) و خلافت جمعی است زیرا که فساد و خونریزی در صورت کثرت انسان و در جوامع انسانی صورت می گیرد(1).

بنابر این... ﴿... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾ می تواند شامل خلافت الهی و خلافت از رسول خدا و خلافت جمعی از امام پیشین شود(2).

1 - رجوع شود به تفسیر المیزان ج 1 و تفسیر المنار ج 1 ص 255.

2 - رجوع به تفسیر ابن کثیر ج 1 / 66 و تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان.

تاریخچه خلافت و رهبری از آدم تا خاتم:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانََ الْعَالَمِينَ* ذُرِّيَّتَهُ بَعَثْنَا مِنْ بَعْضِهِمُ الرُّسُلَ وَأَلَّاهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾(1).

(خداوند آدم، نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، دودمانی که برخی از برخی بودند).

خلافت آدم صفی ا:

خلافت جمعی انسانها از اجتماع خانوادگی آدم، حواء و بنی آدم آغاز می شود. خداوند آدم علیه السلام را به عنوان خلیفه برمی گزیند: «انی جاعل فی الارض خلیفة» وکلید بهشت زمین را به وی و خاندانش می سپارد مشروط بر اینکه از شیطان پیروی نکنند و تن به عبودیت وی ندهند که وی دشمن آشکار آنهاست.

... ان لا تعبدوا الشیطان ان الله لاکم عدو و مبین

بلکه مطیع فرمان خدا باشند و در برابر دستور و شریعت الهی تقوی بخرج دهند و به شجره منهیة نزدیک نشوند که جزء ظالمین درمی آیند و ظالمین به عهد ولایت و امامت الهی نمی رسند.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

(ای آدم خود و همسرت در بهشت مسکن گزینید و به این درخت نزدیک نشوید که از ظلم پیشگان خواهید شد).

متاسفانه آدم و حوا عهد و پیمان الهی را فراموش کردند و با پیروی و وسوسه

1 - سوره آل عمران: 33 - 34.

-(81)-

شیطان از مرز تقوی نسبت به شجره منهیة خارج شدند و از مقام خلافت و قرب به خدا و بهشت هبوط کردند، اما بار دیگر بوسیله توبه به سوی خدا بازگشتند و این مراسم توبه و بازگشت را عملاً به صورت برنامه حج به تمامی فرزندان خود تا به روز قیامت پیاموختند.

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَّعَهُ فِي الْفُلِّكَ وَجَعَلْنَا هُمْ خَلَائِفَ... (1).

(ما نوح علیه السلام و پیروانش را در کشتی نجات آوردیم و آنان را خلفای زمین قرار دادیم).

پس از آدم، ذریه آدم به رهبری شیث وارث خلافت شدند، اما بتدریج عهد و پیمان الهی و حدود و مرزهای تقوی را فراموش کردند، بخصوص زمانیکه فرزندان قابیل در زمره طالمین در می آیند و به تعبیر قرآن ملتی (عمین) کور دل می کردند و به تقلید کور کورانه و بت پرستی می پردازند(2).

در میان آنان از ذریه شیث، حضرت نوح نبی ا علیه السلام به عنوان خلیفه ا برگزیده می شود، اما اشراف قوم او را تکذیب می کنند. خداوند نوح و پیروانش را در کشتی نجات و در دامان کوه جودی فرود می آورد و آن قوم ظالم و طغیانگر را در طوفان معروف غرق می گرداند و قوم نوح را خلیفه و جانشین آنان در وراثت و اقتدار زمین قرار می دهد: ... وَجَعَلْنَا هُمْ خَلَائِفَ... (3)، با این شرط که از شریعت نوح پیروی کنند.

1 - سوره یونس: 73.

2 - سوره اعراف: 59 و 64.

3 - سوره یونس: 73.

... وَادْكُرُوا اذْ جَعَلَاكُمْ خُلَافَا مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوْحٍ... (1).

(وبیاد آورید آنگاه که شمارا بعد از قوم نوح خلفای زمین قرار داد).

قوم عاد چهارمین نسل قوم نوح بودند، عاد پسر عوس، پسر ارم، پسر سام، پسر نوح علیه السلام خداوند بدنبال قوم نوح این قوم را خلیفگان زمین قرارداد، بطوریکه بر سرزمین وسیعی در جنوب عربستان از عمان در دماغه خلیج فارس تا حضرموت و یمن در انتهای جنوبی دریای سرخ حکومت می کردند. این قوم نیز محتوای دین و شریعت الهی را فراموش کردند و به بت پرستی و شرک روی آوردند، خداوند حضرت هود را در میان آنان برانگیخت، حضرت هود آنان را به یکتا پرستی و تقوی نسبت به شریعت الهی دعوت می کند:

﴿... يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ (2).

و آنگاه می فرماید: بیادآورید که خداوند شمارا بدنبال قوم نوح، خلفاء زمین وراث افتدار و فزونی جمعیت و نعمات خویش قرارداد تا رستگار شوید.

﴿... وَادْكُرُوا اللَّهَ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ...﴾ (3).

خلافت قوم ثمود:

﴿وَإِذْ كُرُوا اللَّهَ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ...﴾ (4).

قومها نیز بتدریج از خدا و شریعت الهی فاصله می گیرند و به شیاطین و مادیات رو

1 - سوره اعراف: 69.

2 - سوره اعراف: 65.

3 - سوره اعراف: 69.

4 - سوره اعراف: 74.

می آورند و به ملتی ظالم تبدیل می شوند، و خداوند خلافت و اقتدار خود را از آنان سلب می کند و به قوم ثمود می سپارد.

قوم ثمود پسر عموهای قوم عاد بودند که در یک منطقه کوهستانی میان مدینه و شام زندگی می کردند. متأسفانه این قوم نیز پس از مدتی عهد و شریعت الهی را فراموش می کنند و به شرک و بت پرستی و استثمار طبقه ضعیف می پردازند و برای خود کاخها و باغهای مجلل می سازند.

خداوند حضرت صالح علیه السلام را به سوی آنان گسیل می دارد، و او مردم را به پرستش خدای یکتا و تقوی در برابر آیات و حقوق خدا و مردم دعوت می کند و آنگاه می فرماید:

﴿وَإِذْ كُورُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَتَذَخِرُونَ الْجِبَالَ بَيْوتًا فَإِذْ كُورُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (1).

(و به خاطر آورید که شمارا پس از قوم عاد وارث خلافت و اقتدار زمین گردانده و در زمین مستقر ساخت...)

خلافت و امامت خاندان ابراهیم علیه السلام

﴿... قَالَ إِنِّي جَاءْتُكُمْ لِيُنْزِلَ عَلَيَّ آيَاتٌ وَأَمَّا قَالِ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَظِرُكَ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (2).

خداوند به ابراهیم فرمود: من تورا امام و پیشوای مردم قرار دادم، ابراهیم گفت: از دودمان من نیز امامانی برخوای گزید، خداوند فرمود: آری اگر صالح باشند. ولی عهد من به ظالمان نخواهد رسید.

وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام بخوبی از عهده امتحانات الهی برآمد، خداوند او را

1 - سوره اعراف: 74.

2 - سوره البقره: 124.

(84)

امام و خلیفه و وارث سرزمین بهشت کون و مکان شامل لبنان، فلسطین، نهر اردن و سواحل بحرالمت قرار داد، امامت و خلافتی گسترده تا به روز رستاخیز.

حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا پرسید: آیا این امامت و خلافت شامل ذریه من نیز خواهد شد؟ خداوند پاسخ داد:

آری اگر صالح باشند که عهد من به ظالمین نخواهد رسید: «ولا ینال عهدی الظالمین».

آنگاه بنا به نقل تورات مراسم ختنه فرزندان پسر را در هشتمین روز ولادت نشانه و یادآور این عهد و پیمان ابد قرارداد و فرمود:

«عهد خویش را در میان خود و تو و ذریه بعد از تو استوار گردانم.. تمام زمین کنعان را به تو و بعد از تو به ذریه تو به ملکیت ابدی دهم و خدای ایشان باشم»(1).

ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام دو دسته بودند:

- اقوام دوازده گانه از نسل اسحاق و یعقوب بنام بنی اسرائیل.

- اقوام دوازده گانه از نسل اسماعیل، جدّ اعراب و خاندان محمد صلی الله علیه وآله وسلم بنام بنی اسماعیل.

خلیفه خاص حضرت ابراهیم خلیل اللّه:

حضرت ابراهیم علیه السلام پس از عبور از نهر فرات در عراق و ورود به سرزمین شام به سوی کنعان

رهسپار شد و چون متوجه شد که مردم شهر سدوم و شهرکهای پیرامون دریای میت (دریای لوط) یعنی عموره، ادمه، صبوئیم و بالع دچار انحراف جنسی شده اند، برادر زاده خود حضرت لوط را به این مناطق به عنوان نماینده و خلیفه خود

1 - تورات سفر پیدایش باب 17 - 5 - 12.

-(85)-

اعزام می دارد تا مردم را از انحراف باز دارد.

همچنین در ذریه صالح خود اسماعیل و اسحق را خلیفه خاص خویش قرارداد، اسماعیل را در سرزمین مکه و اسحق را در سرزمین کنعان مستقر ساخت و دین اسلام را آئین ملت ابراهیم قرار داد:

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ اِبْرٰهٖمَ الْاِسْمَ الَّذِیْ سَمَّیَ بِهَا اِبْرٰهٖمَ * اذْهٗ قَالَ لَهٗ رَبُّهُ اَسْلِمِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ * وَوَصَّیْ بِهَا اِبْرٰهٖمُ بَنِیْهِ وَیَعْقُوبُ یٰۤاِبْنٰی اِنَّ اللّٰهَ اَصْطَفٰی لَکُمُ الدِّیْنَ فَلَا تَمُوتُنَّ الْاِسْمَ الْاِسْلَامِمْ ﴿۱﴾﴾.

«چه کسی جز افراد سفیه و نادان از آئین و ملت ابراهیم روی گردان خواهد شد! ما او را در این جهان برگزیدیم، و مسلماً او در جهان دیگر از صالحان است(2)، آنگاه که چون پروردگارش به او گفت: فرمانبردار و تسلیم فرمان حق باش، گفت: در برابر فرمان خدا تسلیم و فرمانبردارم. و آنگاه ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به آئین (اسلام) توصیه کردند...».

خلافت حضرت یعقوب و یوسف علیه السلام

در میان فرزندان دوازده گانه یعقوب بعضی از زمره طالمین و برخی مانند یوسف از صالحین و متقین بودند. خداوند طبق وعده ای که به حضرت ابراهیم علیه السلام راجع به امامت ذریه صالحش داده بود از چاهی که برادران ظالم وی را در آن انداخته بودند نجات داد، و به مقام فرمانروایی رساند و کلید

خزائن سرزمین مصر را به دستش سپرد:

﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ وَأَمْرًا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ
بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (3).

1 - سوره بقره: 130 - 132.

2 - صالحین در مقابل ظالمین که از مرزها و حدود و قوانین الهی تجاوز می کنند و به امامت و خلافت نمی رسند ولا ینال عهدی الظالمین.

3 - سوره یوسف: 57.

-(86)-

فرزندان یعقوب که می خواستند برادر خود یوسف را از بین برده و خود را نزد پدر عزیز گردانند، تلاششان معکوس گشت. یوسف عزیز گشت و خود و فرزندانش یعنی بنی اسرائیل اسیر و بردگان فرعون شدند و قرن‌ها و نسل‌ها از خلافت و امامت و سرزمین کنعان دور ماندند تا اینکه پس از آنهمه صبر در برابر شکنجه و آزار فرعونیان، خداوند حضرت موسی علیه السلام را از میان آنان برانگیخت.

خلافت قوم موسی علیه السلام:

﴿... قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُهَبِّلكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَ لَکُمُ فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرَ
کَیْفَ تَعْمَلُونَ﴾ (سوره اعراف: 129)

(موسی به آنان گفت: امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را در زمین خلیفه گرداند تا بنگرد که شما چگونه عمل می کنید).

سرانجام فرعون به کام دریا فرو می رود و قوم مستضعف موسی وارث سرزمینهای وسیع و آباد و پر برکت می شوند، حضرت موسی علیه السلام برای رساندن بنی اسرائیل به میراثشان آنان را از مصر به سوی سرزمین موعود حرکت می دهد، در صحرای سینا، قوم را در دامنه کوه می گذارد و خود برای دریافت شریعت الهی بر فراز کوه صعود می کند.

حضرت موسی علیه السلام برادر خود، هارون را خلیفه خاص خود و نقیبا(1) و دانایان قوم را خلفای عام خود قرار می دهد:

... وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (2).

(و موسی علیه السلام به برادرش هارون گفت: جانشین من در قومم باش و از راه مفسدان پیروی ننما).

1 - وَالْقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا... (سوره مائده: 12).

2 - سوره اعراف: 142.

-(87)-

پس از چهل شبانه روز موسی علیه السلام همراه با الواح تورات به سوی قوم باز می گردد، و همینکه می بیند مردم به گوساله پرستی روی آورده اند، سخت غضبناک می شود و به خلفای عام خود اظهار می دارد:

... بَرِئْتُكُمْ مَا خَلَفْتُمْ مُونِي مِنْ بَعْدِي... (1).

(در غیبت من چه بد خلفایی بودید).

و از اینکه برادرش و طیفه خلافت و جاننشینی خاص را درست بجا نیاورده و در برابرشان سکوت کرده مورد

مؤاخذه قرار می دهد. این آیات نشانگر آنست که معنای خلافت از پیامبر تنها مسئله گویی نیست. بنی اسرائیل قول می دهند که شریعت تورات را به عنوان عهدنامه بپذیرند و گوش به فرمان آن باشند و در مقابل خداوند آنان را وارث سرزمین موعود گردانند.

حضرت موسی بنی اسرائیل را به دروازه سرزمین موعود می رساند، و در این هنگام مرحله آزمون الهی فرا می رسد، به آنان فرمان می دهد تا با ساکنان جبار طاغوتی آن سرزمین بجنگند و با نصرت الهی مالک آن سرزمین مقدس شوند:

﴿يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ...﴾ (2).

ولی بنی اسرائیل که ملتی سست ایمان و بزر دل بودند، به موسی گفتند:

﴿... فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾ (3).

(تو و پروردگارت بروید و بجنگید ما همین جا نشسته ایم).

خداوند در اثر این ظلم و تخلفشان از جنگ، چهل سال آنان را از خلافت و

1 - سوره اعراف: 150.

2 - سوره مائده: 21.

3 - سوره مائده 24.

وراثت سرزمین موعود محروم ساخت و در بیابان سرگردان نگاه داشت، تا اینکه نسل بعد با رهبری طالوت و رشادت داود علیه جالوت و جباران آن سرزمین جنگیدند و وارث سرزمین موعود شدند.

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ
بِالْحَقِّ...﴾ (1).

(ای داود ما تو را خلیفه قرار دادیم، بنابراین میان مردم به حق حکم کن).

بنی اسرائیل با رهبری و خلافت حضرت داود علیه السلام و سلیمان علیه السلام برای قرنهای متمادی کلید خلافت و اقتدار زمین را در دست گرفتند، و ملت برگزیده جهان آن روز شدند (1)، ولی در اثر دور شدن از مفاهیم و محتوای دین الهی و نقض پیمانهای مکرر استکبار و خود برتر بینی قومی و نژاد و کشتار پیامبران تبدیل به ذریه ظالم حضرت ابراهیم علیه السلام شدند.

تبدیل بنی اسرائیل به قومی ناخلف:

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى
وَيَقُولُونَ سَيُعَذِّبُنَا لَنَآءَ وَأَن يَأْتِيَهُمْ عَرَضٌ مُّثْلُ الَّذِي أَخْذُوهُ الْمَوْمُ يُؤْخَذُ
عَلَيْهِمْ مِّمَّا عَيَّنَّا فِي الْكِتَابِ إِن لَّا يُقُولُوا عَلَى اللَّهِ الْإِلَهَ الْحَقُّ وَدَرَسُوا مَا
فِيهِ وَالذَّارُ الْآخِرَةَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (3).

(بدنبال آنان نسلی جاننشین و وارث کتاب تورات شدند که به کالاهای ناپایدار این دنیای پست پرداختند).

آری: ذریه ظالم بنی اسرائیل در عصر پیامبر اسلام نه تنها به عهد خود با خدا عمل

1 - سوره ص: 26.

2 - سوره بقره: 47.

-(89)-

نکردند و به او ایمان نیاوردند، بلکه در برابرش دست به انواع حيله ها و نفاقها زدند، و کار را بجایی رساندند که قرآن در سوره بقره پرده از چهره ظالمانه آنها برداشت و نشان داد که اینان همان ذریه ظالم ابراهیم هستند که خداوند درباره ایشان فرمود:

﴿... لَا يَنْتَظِرُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (1).

(ظالمین از ذریه ابراهیم به عهد امامت و ولایت نمی رسند).

و آنگاه با انتقال قبله، استقلال مسلمانان را از آئین تغییر یافته یهود و نصاری اعلام داشت.

و در آخرین سوره، یعنی سوره مائده نیز رسماً آنان را از ولایت و امامت خلع می کند و سه بار به مسلمانان اعلام می دارد که:

﴿... لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ...﴾ (2).

و مسلمانان با ایمان را تحت رهبری و ولایت اهل بیت، پیامبر، و ائمه وارث امامت و وراثت زمین قرار می دهد.

﴿انَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (سوره مائده: 55)

(ولی و سرپرست شما منحصرأً عبارتند از خدا و پیامبرش و آنان که ایمان آورده اند و نماز بپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند).

قسمت سوم این آیه طبق تمام تفاسیر شیعه و بسیاری از تفاسیر معتبر اهل سنت درباره امام علی علیه السلام است (3).

1 - سوره بقره: 124.

2 - سوره مائده: 51.

3 - رجوع شود به تفسیر انوار التنزیل ج 1 پ 182 و تفسیر مواهب علیّه ج 1 ص 330 و تفسیر کشّاف زمخشری ج 1 ص 649 و تفسیر نظم الدرر ج 6 ص 196.

-(90)-

خلافت مسلمانان:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ مُمْدًا خَلَاةً فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾ (1).

(آنگاه شما «مسلمانان» را به دنبال آنان «امتهای گذشته» خلیفه «ووارثان زمین» قرار دادیم تا بنگرم چگونه عمل می کنید).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در بازگشت از حجه الوداع برای تحویل وراثت و خلافت زمین موعود که خداوند آنها را به ذریّه صالح حضرت ابراهیم علیه السلام وعده داده بود،

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (2).

فرمان داد تا سپاهی بزرگ برای اعزام به شام و فلسطین تشکل شود، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اسامه بن زید را که جوانی بیست ساله بود به فرماندهی این سپاه منصوب گرداند و مهاجرین از جمله ابو بکر و عمر را به همراهی با این سپاه مامور ساخت (3).

بعد از وفات پیامبر سپاه اسامه به سوی فلسطین حرکت کرد، و هنوز بیست روز نگذشته بود که مسلمانان بر شهر بلقاء واقع در فلسطین اشغالی هجوم بردند، و پس از پیروی به مدینه بازگشتند. این پیروزی و

حمله برق آسا گامی اساسی در راه فتح شام و فلسطین و بیت المقدس بود، از اینرو مسلمانان آنچنان در برابر امپراتور روم شرقی جرات و جسارت یافتند که چندین سپاه به جانب حمص در سوریه و شام و فلسطین فرستادند و با قدرت و رشادت فراوان این شهرها را یکی پس از دیگری فتح کردند و سپاه ابو عبیده پس از فتح حمص و بعلبک راهی شهر بیت المقدس شد و سرانجام در سال 15 هجری

1 - سوره یونس: 14.

2 - سوره انبیاء: 105.

3 - زندگانی محمد: تالیف محمد حسنین هیکل، ص 680.

-(91)-

قدس رسماً به تسلط مسلمانان درآمد، و نام این شهر از (ایلیا) به بیت المقدس تغییر یافت و از آن زمان کلید اقتدار خلافت و وراثت سرزمین موعود از دست بنی اسرائیل ذریه طالم حضرت ابراهیم علیه السلام به دست بنی اسماعیل و پیروان صالح آن حضرت افتاد و توسط آنان اداره شد.

خلفای ناصالح حضرت اسماعیل علیه السلام:

□ وَ اذْ كُرُّ فِي الْكِتَابِ اسْمَاعِيلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُوْلًا
نَّبِيًّا * وَكَانَ يَمُرُّ اَهْلًاهٗ بِالصَّلٰهٖ وَالزَّكٰهٖ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهٖ مَرْضِيًّا *
وَ اذْ كُرُّ فِي الْكِتَابِ اذْ رِيَسَ اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا * وَرَفَعْنٰهٗ مَكَانًا
عَلِيًّا * اُولٰٓئِكَ السَّذِيْنُ اَنْعَمَ اللّٰهٗ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيِّيْنَ مَن دُرِّبَہٗ
آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مَن دُرِّبَہٗ اِبْرٰهِيْمَ وَ اسْرٰئِيْلَ وَ مِمَّنْ
هَدٰی نَا وَ اٰجْنَبِيْنَ نَا اِذَا تَتَلٰوٰی عَلَيْهِمْ اٰیٰتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوْا سُجَّدًا
وَ بُكۡیًا * فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِہِمۡ خَلَفٌ اَضَاعُوْا الصَّلٰهٗ وَ اتَّبَعُوْا الشَّهْوٰتِ

فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ
 الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا * جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ
 بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا
 وَلَهُمْ فِيهَا بُكُورَةٌ وَعَشِيًّا * تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ
 عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (1).

(و در این کتاب از اسماعیل یاد کن که در وعده ها بسیار صادق و وفادار بود، و هم دارای مقام رسالت بود و هم نبوت، همواره خانواده اش را به نماز و زکوة امر می کرد، و او مورد رضایت پروردگارش بود. سپس جانشین آنان ملتی ناخلف شدند که نماز را ضایع گذاشتند و شهوات را دنبال کردند، و اینها بزودی کیفر گمراهی را خواهند یافت مگر کسی که به خدا باز گردد و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد در اینصورت بی هیچ ستم به بهشت ابد داخل خواهند شد... این همان بهشتی است که ما بندگان تقوی پیشه خود را وارث آن می گردانیم...).

آری، در قرون اخیر نیز بسیاری از مسلمانان و سران کشورهای اسلامی از تعالیم عالییه اسلام و قرآن فاصله گرفتند و نماز را ضایع کرده و بدنبال شهوات رفتند. در نتیجه از تحت ولایت الهی و پیامبر و ائمه خارج شدند و محور قدس و بیت المقدس را را به یهود

1 - سوره مریم: 54 - 63.

-(92)-

و صهیونیستم و آمریکا سپردند، و برخلاف دستور قرآن که فرموده بود:

«... لَا تَتَّخِذُوا آلَ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ...»

تحت ولایت و سیطره آمریکا و صهیونیست درآمدند، و سرزمین موعود را از دست دادند، و این وعده الهی به فرزندان ناخلف بنی اسماعیل است که فرمود: «فسوف يلقون غيا». به امید آنکه مسلمانان بپاخاسته در ایران و فلسطین و سایر کشورهای اسلامی مصداق استثنای آیه فوق باشند که فرمود: «الا» من تاب و آمن

عمل صالحاً فاولئك يدخلون الجنة»، و باردیگر با توبه و بازگشت به خدا و اسلام و ایمان واقعی و عمل صالح به بهشت دنیوی و اخروی داخل شوند، زیرا که خداوند بطور عام و به عنوان سنتی همیشگی فرموده است که:

﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقْوِيًّا﴾

(این همان بهشتی است که ما بندگان تقوی پیشه خود را وارث آن می گردانیم).

برای توبه و بازگشت به خدا و سرزمین و بهشت موعود و دست یابی به کلید آن یعنی تقوی، حتماً نیاز به رهبری عالم و با تقوی داریم که بیش از هرکس نسبت به قوانین و شریعت الهی و مرزهای تقوی آشنایی داشته و تالی تلو و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه (علیهم السلام) باشند.

از اینرو همانطور که در روایت حضرت علی علیه السلام ملاحظه می کنید رسول اکرم اسلام، بطور عام خلفا و جانشینانی معرفی کرده اند که احادیث پیامبر را برای مردم می خوانند و تعلیم می دهند و با تعهدی که خدا از علماء گرفته آنها را به اجرا درمی آورند و در جامعه حاکم می گردانند.

آری، این خلفای پیامبر که به تعبیر روایات شیعی و سنی دژ مستحکم اسلام (1) اُمنّا

1 - اصول کافی ج 1 ص 38.

و ورثه انبیاء (1) بلکه همچون انبیاء بنی اسرائیل هستند، لازمه اش اینست که مانند عالمان راستین بنی اسرائیل با قوانین بشری و سلاطین طاغوتی مبارزه کنند و شریعت الهی را در میان مردم حاکم گردانند و سیاست مردم را بعهده داشته باشند، همچنانکه در روایت اهل سنت آمده که «کان بنو اسرائیل یسوسهم انبیائهم» (2) (انبیاء بنی اسرائیل عهده دار سیاست ملتشان بودند).

بنا به روایت حضرت علی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مانند حضرت موسی گذشته از

خلیفه خاص، خلفای عام تعیین کرده اند، همانطور که خلیفه خاص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مانند خلیفه خاص حضرت موسی علیه السلام برادر آن حضرت یعنی امام علی بن ابیطالب علیه السلام بود. چنانکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به هنگام عزیمت به جبهه (تبوک) وقتی امام علی علیه السلام را در مدینه بجای خود قرار دادند، فرمودند:

«آیا از این خشنود نیستی که نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی (خلیفه و جانشین من باشی) جز اینکه بعد از من پیامبری نیست» (3).

خلفای عام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز مانند خلفای عام حضرت موسی علیه السلام، دانا یان عادل هستند که تعالیم عالییه و حدیث و سنّت پیامبر اکرم را بخوبی می فهمند و با اجتهاد صحیح آنها را از نا صحیح جدا می سازند و آنها را به مردم مسلمان خود که وارث خلافت زمین هستند تعلیم می دهند و به اجرا درمی آورند، و آنها را در جامعه حاکم می گردانند. و همانطور که گفته شد مسئله خلافت تنها به مسئله گویی ختم نمی شود بلکه در کتاب «تحف العقول» از حضرت علی علیه السلام نقل شده که:

(ذلك بان مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء بالامناء علی حلاله و حرامه)

1 - صحیح بخاری کتاب 3 باب 10؛ و سنن ترمذی کتاب 39 باب 19 و اصول کافی 1 / 34.

2 - لسان العرب ابن منظور در ماده ساس ج 6 ص 108.

3 - السیره النبویه لابن هشام جزء 4 / 163 و صحیح البخاری 2 / 300.

چون در حقیقت، جریان اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه های کشور باید به دست عالمان الهی باشد که به این حقوق و شریعت الهی آگاه بوده و دانای حلاله و حرامه (1) می باشند.

و اگر علماء و روحانیون تنها به مسئله گویی اکتفا کنند، از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

وسلم همان سرزندی را دریافت می دارند که خلفای عام حضرت موسی علیه السلام دریافت داشتند:

... بِرِئُوسَمَا خَلَفْتُمْ وُورِي مِنْ بَعْدِي... (2).

و آنگاه است که مسلمانان، یعنی خلفاء و وارثین زمین، مانند نسل ناخلف بنی اسرائیل به کالاهای ناپایدار و پست دنیوی روی می آورند «یاخذون عرض الادنی» (3) و مانند ذریه ناخلف اسماعیل نماز را ضایع می گذارند و بدنبال شهوات می شتابند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ... (4).

و به کیفر این گمراهی خلافت و اقتدار زمین را از دست می دهند.

... فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا... (5).

«وتری كثيرا منهم يسارعون في الاثم والعدوان و اكلهم السحت لبئس ما كانوا يعملون ولولا ينهاهم الربانيون والاحبار عن قولهم الاثم و اكلهم السحت لبئس ما كانوا يصنعون»

1 - تحف العقول، حسن بن علی بن شعبه حرائی دانشمند و محدث قرن چهارم هجری ص 247.

2 - سوره اعراف: 150 (در غیبت من چه بد خلفایی بودید).

3 - سوره اعراف: 161.

4 - سوره مریم: 59.

5 - سوره مریم: 59.

و بسیاری از آنان را می بینی که در جهت گناه و تجاوز و خوردن مال حرام شتاب می گیرند و چه بد عمل می کنند، چرا علماء و روحانیان، آنان را از سخنان گناه آلود و حرام خواری باز نمی دارند! چه بد می کنند. آری همانطور که میبیدی در تفسیر خود می نویسد:

«علم آنست و طریق عالم چنان است که با زبان، نصیحت راند و در (عمل) همت دارد تا جاهل را از جهل و عاصی از معصیت بازدارد و بیراه به راه باز آرد، و چون این نباشد ثمره علم کجا پیدا آید؟ و آنجا که این معنی نبود لاجرم ربّ العزة هردورا ذم فراهم کرد: آن نادان بدکردار و آن دانای خاموش، آن را گفت: لَلْبِدِئُ سَ مَا كَانُوا ° يَفْعَلُونَ ° و این را گفت: لَلْبِدِئُ سَ مَا كَانُوا ° يَصْنَعُونَ (1).

بعضی گفته پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم «فيعلمونها الناس من بعدى» را در روایت حضرت علی علیه السلام حدود و مرزی برای خلافت دانسته، می گویند؛ از این عبارت بر می آید که منظور از خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم جانشینی در تعلیم و تبلیغ است (2).

پاسخ اینکه:

اولاً: همانطور که امام خمینی (قدس سره) فرموده اند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم محدث و راوی روایات نبوده اند تا راویان حدیث جانشین آن حضرت گردند.

ثانیاً: عبارت فوق به عنوان توصیف و معرفی خلفاست، یعنی خلفای پیامبر کسانی هستند که از خصوصیات مهم آنها اینست که بعد از پیامبر احادیث وی را روایت می کنند و آنها را به مردم تعلیم می دهند. و اینگونه افراد عالم و تعلیم دهنده شایستگی خلافت پیامبر را دارند، زیرا که مهمترین ملاک خلافت مطلقه، الهی و خلافت از پیامبر، علم و انباء و آموزش است. چنانکه خداوند بعد از بیان خلافت آدم علیه السلام در:

1 - کشف الاسرار میبیدی ج 3: 174.

2 - دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة 1: 466.

... انّی جاعلٌ فی الارضِ خلیفةً...»

در پاسخ به سؤال فرشتگان، مسئله علم و انباء آدم را به عنوان ملاک خلافت و برتری آدم ذکر می کند:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ فَلَمَّ أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ أَنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْأَرْضِ وَالْعِلْمَ مَا تُلِدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (1).

وهمچنین وقتی بنی اسرائیل به رهبری طالوت اعتراض می کنند، خداوند، مسئله فرونی علم طالوت را به عنوان ملاک برتری و شایستگی وی برای رهبری ذکر می کند: «وزاده بسطة فی العلم».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می فرمایند:

(بنی اسرائیل به حضرت سلیمان گفتند: فرزندان را خلیفه و جانشین خود برای ما گردان (استخلف علینا ابنک)، سلیمان علیه السلام اظهار داشت که وی صلاحیت خلافت را ندارد، چون بنی اسرائیل پافشاری کردند، سلیمان علیه السلام فرمود: من مسائلی را از او می پرسم، اگر خوب پاسخ داد وی را خلیفه قرار می دهم، سپس شروع به پرسش از وی نمود... (2).

فرزند سلیمان از پاسخ فرو ماند و هیچیک را نتوانست جواب دهد (3).

همچنین در گفتاری که از نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام نقل خواهیم کرد می بینیم که شرایط و صفاتی را که آن حضرت برای والی و رهبر ذکر می کند به دو چیز مهم

2 - در قاموس کتاب مقدس ص 488 راجع به علم و حکمت سلیمان می نویسد: «خداوند به وی فرمود چه خواهی تا بتو داده شود؟ عرض کرد: (قلب فهیم) و چون حکمت را طلبید خداوند دولت و احترام را نیز بر آن افزود (تورات: پادشاهان: 43 - 15) فراست و دانش سلیمان معروف شد و اعظم ولایات را بیای تخت او کشانید که از جمله ملکه سبا بود، علم و حکمت و معرفت سلیمان به حدی بود که بر تمامی علماء و دانشمندان معاصر خود برتری داشت، نمونه ذکاوت او فتوایی است که درباره آن دو زن داد که در حضورش برای پسر زنده دعوا می کردند (تورات 1 پادشاهان 3: 16 - 28).

3 - تفسیر البرهان ج 4 / 74 و مجمع البحرین طریحی ج 1 / 691.

-(96)-

بازگشت می کند: علم و عدالت.

دلیل عقلی بر رهبری فقیه در نهج البلاغه:

از نظر عقل درست نیست که خداوند متعال جاهل و ظالم و فاسق را بعنوان والی و سرپرست بر مسلمانان بگمارد، و آنان را حاکم بر مقدرات و اموال و جان مسلمانان گرداند علی‌رغم آنهمه اهمیاتی که شارع مقدس بر این امور دارد، و از سویی معقول نیست که قانون الهی آنچنان که باید به اجرا درآید، مگر به دست رهبر و سرپرستی عالم و عادل.

حضرت علی در نهج البلاغه در این باره چنین استدلال می کنند:

«لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج والدماء و المغانم و الاحکام و امامة المسلمین البخیل فتکون فی اموالهم نهمته - ولا الجاهل فیضلهم بجهله - ولا الجافی فیقطعهم بجفائه - ولا الحائف للذول فیتخذ قوماً دون قوم - والمرتشی فی الحکم فیذهب بالحقوق و یقف بها دون المقاطع - ولا المعطل للسنة فیهلك الامة»(1).

- آنکس که بر نوامیس و خونها، و غنائم و احکام و امامت مسلمانان ولایت می کند نباید بخیل باشد تا در جمع آوری اموال آنان برای خویش حرص ورزد.

- و نبایل جاهل و نادان باشد که با جهلش آنان را گمراه کند.
- و نباید جفاکار باشد تا پیوندهای آنان را از هم جدا سازد.
- و نه ستمکار که در اموال و ثروت آنان حیف و میل کند و قومی را بر قوم دیگر مقدم دارد.
- و نه رشوه گیر در قضاوت تا حقوق را از بین ببرد، و در رساندن حق به صاحبش کوتاهی کند.

1 - نهج البلاغه خطبه 131.

-(98)-

- و نه آنکس که سنّت پیامبر را تعطیل کند، و امت را به هلاکت افکند.

از نظر امام خمینی (قدس سره) آنچه را که امام علی علیه السلام ذکر کرده اند به دو چیز برمی گردد:

علم به احکام.

عدالت.

در اخبار، اعتبار علم و عدل برای امام علیه السلام وارد شده، و این از مسلمات میان مسلمانان از صدر اسلام بوده که امام خلیفه باید عالم به احکام و افضل از دیگران باشد. و اختلاف تنها در موضوع و جهات دیگر است، همچنانکه هیچ اختلافی میان مسلمانان در لزوم خلافت نیست و علمای ما همواره متصدیان خلافت را بر این امر نکوهش کرده اند که فلان حکم را نمی دانسته است.

اما مسئله عدالت، سزاوار نیست که هیچ مسلمانی در اعتبار آن شک کند، زیرا که عقل و نقل اتفاق دارند در اینکه والی حتماً باید عالم به قوانین و عادل در میان مردم و در اجرای احکام باشد.

بنابراین کار ولایت به فقیه یا قانون دان عادل برمی گردد و او کسی است که برای ولایت مسلمین صلاحیت دارد، زیرا که والی باید متصف به فقه و عدل باشد.

آنگاه امام خمینی (قدس سره) در کتاب البیع نتیجه می گیرند که:

«پس قیام به حکومت و تشکیل اساس دولت اسلامی از قبیل واجب کفایی بر فقهای عادل است».

اگر یکی از فقهاء موفق به تشکیل حکومت شد واجب است بر دیگران که از وی پیروی و متابعت کنند، و اگر می سر نبود جز با اجتماعشان واجب است که بطور دستجمعی قیام کنند، و اگر برایشان اصلاً امکان نداشت (که حکومت تشکیل دهند) منصب آنان ساقط نمی شود، گرچه در تاسیس حکومت معذورند، و در اینصورت هریک از آنان بر امور

—(99)—

مسلمانان ولایت دارند، از بیت المال گرفته تا اجرای حدود بلکه بر جان مسلمانان نیز ولایت دارند، در صورتیکه حکومت تصرف در آن را اقتضا کند. بنابراین در صورت امکان اجرای حدود و گرفتن صدقات و خراج و خمس و صرف آن در مصالح مسلمین و فقراء و سایر نیازمندیهای مسلمین و اسلام واجب است، و در این جهات مربوط به حکومت تمامی آنچه که برای رسول خدا و ائمه بعد از وی صلاّی اﷺ علیه وآله وسلم بود و برای آنان نیز هست.

و این مستلزم آن نیست که مرتبه فقها مانند مرتبه انبیاء یا ائمه: باشد، زیرا فضائل معنوی امری است که دیگران با آنان مشارکت ندارند(1).

افلاطون نیز در کتاب دوم (جمهوریت)، از زباط سقراط، عدل مطلق را با ظلم مطلق مورد مقایسه قرار می دهد و ثابت می کند که عدل بخودی خود صرف نظر از نتایجی که به دست می دهد بر ظلم برتری دارد. او در کتابهای پنجم تا هفتم طرح حکومت کامل پیشنهادی خود را که عدل در آن حکمفرماست و انسان کامل یا فیلسوف حقیقی بر آن حکومت می کند بیان می نماید، و چنین نتیجه می گیرد که چون تنها انسانهای کامل علم به عدالت مطلق و حقایق دارند، می توانند اصول قانونگذاری در حکومت را چنانکه باید درک کنند و چون عاشق حقیقتند و همه محسنات را نیز مانند سرعت فهم و همت و شهامت و اعتدال دارا می باشند، بنابراین تنها آنان را می توان شایسته زمامداری دانست(2).

برای روشن شدن مفهوم کلام حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه، لازم است که مفاهیم چند کلمه اساسی یعنی کلمات ولی و والی و فقیه و عالم را در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت امیر علیه السلام مورد بررسی قرار دهیم تا به ارتباط ولایت و خلافت با فقیه دست یابیم.

1 - رجوع شود به کتاب (البیع) امام خمینی رضوان الله علیه ج 2: 467 - 476.

2 - رجوع شود به مقدمه کتاب جمهوریت افلاطون.

-(100)-

1 - مفهوم والی و ولی در کلام حضرت علی علیه السلام

- لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام و امامة المسلمین.

- البخیل... + ولا الجاهل... + ولا الجافی... + ولا الخائف... + ولا المرتشی ولا المعطل للسنه فیهلك الامة.

واژه (ولی) از نظر لغت به معنای یاری دهنده، سرپرست، فرمانروا، دوست و یاور، و نیز به معنای قرب و نزدیکی آمده است (1).

مجمع البیان در تفسیر آیه «ال ولی الذین آمنوا»، می نویسد: (ولی) از (وَلِیٌّ) به معنای نزدیکی بدون فاصله است، و او کسی است که به تدبیر امور از دیگران شایسته تر است.

به رئیس قوم از آن جهت والی گویند که به تدبیر و رتق و فتق امور نزدیک و مباشر است. والی کسی است که به خدا و کمالات نزدیکتر بوده و در نتیجه به بندگان خدا و تدبیر و مصالح آنان نزدیکتر و شایسته است.

توضیح اینکه، از آغاز آفرینش انسان تا کنون همواره دو نوع حکومت و ولایت جریان داشته، یکی حکومت

□ بر مؤمنان، و دیگری ولایت طاغوت بر کفر پیشگان.

دسته اول کسانی هستند که با عبادت و خودسازی نفس مطمئنه، خود را بتدریج آنچنان بالا می‌برند که به خدا نزدیک و به عبارت دیگر به مقام قربه الی □ و اولیاء □ نائل می‌شوند. و دسته دوم کسانی هستند که با فرو رفتن در مادیات و زندگی حیوانی، و درآمدن تحت رهبری طاغوتها، نفس امّاره و شیطانی خود را آنچنان تقویت می‌کنند که به مرحله شیطان الانس(2) و اولیاء الشیطان(3) یا قرب به شیطان می‌رسند.

1 - لسان العرب ابن منظور، ماده ولی، و الصحاح ج 6 / ص 2528 و معجم مقایس اللغه ج 6 / 141.

2 - سوره انعام: 112.

3 - سوره نساء: 76.

-(101)-

دسته اول با ولایت و رهبری □ از ظلمات به نور در حرکتند، و دسته دوم

بعکس با ولایت و رهبری طاغوت از نور به ظلمات گام برمی‌دارند.

و هدف تمام پیامبران و رهبران الهی از انقلاب الهی و انسانی خود و همچنین هدف ملت مسلمان از انقلاب اسلامی این است که خود و جامعه را از تحت ولایت طاغوت خارج و تحت ولایت و حکومت □ درآورند و دستجمعی از طریق شریعت و قوانین الهی بسوی نور و کمال و مقام خلافت و وراثت زمین و در نتیجه به بهشت دنیوی و اخروی نائل گردند.

بنابر این از نظر عقل و شرع، برای رسیدن این کاروان الهی به سر منزل مقصود بطور قطع به رهبری دانا و عادل نیاز داریم که خودداری کمالات معنوی و اخلاقی بوده و در حد وجودی خود این مسیر را طی کرده به کمال انسانی نائل گردد و نزدیکترین فرد به خدا بعد از پیامبر و ائمه باشد. و این از

معانی ولی است، و بدیهی است که ولی یا نزدیکترین فرد به خدا و قوانین و احکام خدا، شایسته ترین فرد برای ولایت و خلافت از سوی خدا یا نمایندگان خدا برای بندگان خدا است.

«...إفمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى...»

(آیا کسی که بسوی حق هدایت می کند سزاوارتر است به اینکه پیرویش کنند، یا آنکس که خود محتاج به هدایت دیگران است و تاهدایتش نکنند راه را پیدا نمی کند)(1).

افلاطون پس از بیان عیوب انواع حکومتها، حکومت عدل را بهترین نوع حکومت دانسته و بهترین رهبر را فیلسوف حقیقی یا انسان کامل می داند، به این دلیل که فیلسوف حقیقی بیش از هرکس به واقعیتها داناتر و به عدالت نزدیکتر است(2).

1 - سوره یونس؛ 25.

2 - ر. ک به جمهوریت افلاطون.

-(102)-

مفهوم عالم و فقیه در کلام حضرت علی علیه السلام

«فان اولی الناس بامر هذه الامة قديماً و حديثاً اقربها من الرسول و اعلمها بالكتاب و افقهها في الدين»

فقیه از فقه در اصل به معنای فهمیدن است، چنانکه در مصباح المنیر آمده که الفقه فهم الشیء و در سوره هود، قوم شعب اطهار می دارند:

«قَالَ لَوْ اَنَّ يَاسَ شُعَيْبُ مَّا زَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَاَنْتَ لَنْ تَرَاكَ فَيُنَادَا ضَعِيفًا وَّلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْتَاكَ وَاَمَّا اَنْتَ عَلَايُنَا بِعَزِيْرٍ»(1).

(ما بسیاری از آنچه را که تو می‌گویی نمی‌فهمیم).

از نظر مفردات راغب: فقه عبارتست از رسیدن به علم پنهانی بوسیله علم آشکار، و بنا بر این فقه اخص از علم است، بعنوان نمونه در قرآن می‌خوانیم:

... فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (2).

(براستی چرا این قوم نمی‌خواهند هیچ سخن حقی را درک کنند).

تفقه یعنی علمی را طلب کردن و در آن متخصص شدن (3)، چنانکه در قرآن آمده:

... فَلَا وَوَلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ
وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (4).

چرا از هر قوم گروهی (با استعداد به مراکز علمی) کوچ نمی‌کنند تا (با تحصیل و طلب) در دین فقیه و دانا (ومتخصص) شوند، و به هنگام بازگشت قوم خویش را انداز کنند.

بعداً در میان کسانی که به تحصیل علوم دین می‌پردازند به آن دسته که متخصص و

1 - سوره هود: 91.

2 - سوره نساء: 78.

3 - مفردات راغب اصفهانی ص 398.

4 - سوره توبه: 122.

مجتهد در استنباط قوانین الهی از ادله تفصیلی آن هستند فقیه اطلاق شده است. و امتیاز دیگر مفهوم فقیه بر عالم و دانشمند، اینست که فقیه، عالم و دانشمندی است که گذشته از بکارگیری عقل، از قلب بهره می‌گیرد و از راه تقوی به بینش حقایق و واقعیات می‌رسد، همچنانکه خداوند فرموده است:

...وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ... (1).

(تقوی پیشه کنید تا خدا دانشتان بیاموزد) در برابر کسانی که:

... لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا... (2).

(قلب دارند اما فهم و بینش خود را بوسیله آن بکار نمی‌برند).

بنابر این از نظر عقل و منطق قرآن و حدیث و تجربه تاریخی، فقیه به مفهوم واقعی بهترین و لایقترین فرد برای انذار و رهبری و سرپرستی مردمی است که می‌خواهند با قوانین الهی به سوی خدا و کمالات گام بردارند.

و از اینرو ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که در نامه خود به معاویه و اصحابش چنین مرقوم داشتند:

«فان اولی الناس بامر هذ الامة قدیماً و حدیثاً اقربها من الرسول و اعلمها بالكتاب و افقهها فی الدین» (3).

سزاواترین مردم به امیری این امت، چه در گذشته و چه در حال، نزدیکترین آنان به پیامبر و داناترین آنان به قرآن و فقیه ترین آنان در دین است.

در کتب کلامی اهل سنت نیز مهمترین شرط امام و رهبری اسلامی عبارتست از:

1 - سوره بقره: 282.

2 - سوره اعراف: 179.

3 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3: 210.

-(104)-

2 - مجتهد باشد تا احکام شرع بدانند.

3 - صاحب رای و تدبیر باشد.

4 - شجاع و قوی دل باشد.

5 - عادل باشد(1).

ابو حفص نسفی در مجمع العلوم می افزاید:

«در علم اصول کلام گفته اند، به مجرد آنکه این اوصاف در کسی جمع شود امام نیست تا آن زمان که او را به امامت نصب و اهل حل و عقد (خبرگان) با او بیعت کنند»(2).

و چقدر این شرایط با شرائط و چگونگی انتخاب رهبر در نظام و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نزدیک بوده و می تواند یکی از عوامل وحدت و تقریب مسلمانان جهان باشد.

والسلام

1 - الاحکام السلطانیة ماوردی، بیروت، 1398 هـ، ص 6 و سلوک الملوک با دستور حکومت اسلامی، روزبهان اصفهانی چاپ هند 1386 ص 41 و 42.

